

بررسی و تبیین مفاهیم وطنیات در شعر شاعران مهاجر، قبل و بعد از مشروطه

اله یار رضایی بوگی*

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۲۲

مهدی فاموری**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۲۰

محمدهادی خالق زاده***

چکیده

هدف از انجام این مقاله بررسی و تبیین مفاهیم وطنیات در شعر شاعران مهاجر، قبل و بعد از مشروطه است. روش کار در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که مضمون وطن و متفرعات آن از قرن سوم هجری تا اوایل قرن چهاردهم در شعر فارسی، در مفهوم زادگاه شاعران بوده و اشعاری هم که با این مضمون سروده شده‌اند درباره توصیف زادگاه شاعران و یا غم و رنج دوری آنان از زادبومشان به کار رفته است. البته در شعر شاعران عارف مسلک علاوه بر این مفهوم، مفاهیم عرفانی نیز داشته است. پس از انقلاب مشروطه، در اثر تحولات داخل و خارج ایران، آشنایی ایرانیان با فرهنگ غرب، رواج صنعت چاپ و به تبع آن گسترش جراید و روزنامه‌ها و ارتقاء شعور اجتماعی، مفهوم جدیدی از وطن در قالب یک عنصر فرهنگی، به شعر و ادب فارسی راه یافت که نه تنها مفهوم زادگاه را داشت بلکه قلمرو جغرافیایی یا همان کشور را نیز در بر می‌گرفت.

کلیدواژگان: وطنیات، شعر فارسی، انقلاب مشروطه، شاعران مهاجر.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. mehdifamoori@gmail.com

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی یاسوج، ایران.

نویسنده مسئول: مهدی فاموری

مقدمه

از جمله مضامینی که از دیرباز تا کنون، در کانون توجه شاعران و نویسندگان حوزه نظم و نثر پارسی قرار داشته، موضوع وطن و وطن‌دوستی است. این مضمون از تولد شعر فارسی در خراسان تا ربع اول قرن چهاردهم در شعر و ادب فارسی بیش از هر چیز درباره توصیف زادگاه شاعران یا غم و رنج دوری آنان از زادگاهشان به کار رفته است. پس از انقلاب مشروطه، در اثر تحولات خارج و داخل ایران، مفهوم جدیدی از وطن به عنوان یک عنصر فرهنگی وارد ایران شد و سطح وسیعی از ادبیات فارسی را در بر گرفت و تا انقلاب اسلامی در شعر شاعران معاصر جلوه‌های گوناگونی یافت.

پیشینه تحقیق

درباره وطن و جایگاه آن در ادب فارسی تا کنون مقالات و کتاب‌های زیادی نوشته شده و هر نویسنده‌ای از یک زاویه خاص به آن نگریسته است. شفیع‌ی کدکنی (۱۳۵۲)، در مقاله «تلقی قدما از وطن» سیر تطور و دگردیسی مفهوم وطن را در اندیشه نویسندگان و شاعران ترسیم کرده است. شاه حسینی (۱۳۹۰)، مقاله «لیلای وطن در آغوش شعر مشروطیت»، قاسم پارسا (۱۳۹۰)، پایان‌نامه «مفهوم وطن در متون منظوم معتبر ادب فارسی قبل از حمله مغول»؛ ناصر نیکوبخت و غلامعلی زارع (۱۳۸۵)، مقاله «وطن در شعر مشروطه»؛ علی سلیمی و پیمان صالحی (۱۳۹۰)، مقاله «بررسی بازتاب عشق به وطن در شعر بهار و ابراهیم طوقان»؛ حمیده حرمتی و ژیللا مشیری مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم وطن در شعر شاعران مشروطه ایران و نهضت مصر» را نوشته‌اند.

سیر و تطور وطنیات در ادبیات فارسی تا مشروطه

در دوره ساسانی، که عصر تدوین رسمی هویت ایرانی کم‌کم رقم می‌خورد، برای نخستین بار تاریخ سنتی ایران که شامل عهد اساطیری و عهد تاریخی بود، در خدای‌نامه‌ها یا شاهنامه‌ها به نوشته درآمد و رسمیت یافت. «خوشا باد نوشین ایران زمین» «تاریخ ایران قبل از اسلام بخشی از هویت ایرانی است» (زرین‌کوب،

۱۳۸۳: ۸). حتی شاهد هستیم که هویت و موجودیت ایران با شهرستان‌هایش در منظومه عاشقانه «ویس و رامین» که باقی مانده از عصر پارتی است، بازتاب می‌یابد:

چو نام او شنیدند آمدند باز ز کوهستان و خوزستان و شیراز
گزیده هرچه در ایران بزرگان از آذربایگان وز ری و گرگان

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۲۴)

اولین انعکاس قومیت و یاد وطن در شعر پارسی را می‌توان در سند هویت و ملیت ایرانی؛ یعنی «شاهنامه» فردوسی جست‌وجو کرد. «فردوسی به ایران به عنوان یک جغرافیا نمی‌نگرد، بلکه آن را یک فرهنگ، یک معنویت، یک تمدن، یک سنت شناخته‌شده بدیهی می‌داند و به همین دلیل می‌کوشد تا در مرحله اول، کتاب خود را به نماد این فرهنگ تبدیل کند» (رستگارفسایی، ۱۳۸۰: ۹). بنابراین فردوسی در «شاهنامه» بیش از هر چیز ستایشگر مفهوم قومیت است.

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی نشستن‌گه نامداران بدی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۹/۲)

در این دوره نه تنها فردوسی وطن‌دوست، دم از ایران و وطن خویش زده، بلکه شاعران دیگر نیز از وطن - در مفهوم قومی آن - سخن رانده و آن را پاس داشته‌اند:

هیچ شه را در جهان آن زهره نیست کو سخن راند ز ایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته است بد توان کوشید با شیر ژیان

(فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۲۶۴)

اسدی طوسی نیز از در «گرشاسب‌نامه» به ایران اشاره می‌کند. وی با تعصب خاصی که نسبت به قومیت ایرانی دارد آن را برتر می‌داند و در جهت توصیف آن برمی‌آید:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین که یک شهر او به ز ماچین و چین
از ایران جز آزاده هرگز نخاست خرید از شما بنده هر کس که خواست

(اسدی طوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۷)

وطن در این قرون هم، هنوز همان معنی زادگاه را می‌رساند. شاعران در این دوره باز هم قومیت ایران و منطقه جغرافیایی ایران را وطن خویش پنداشته‌اند. در اشعار وطنی

ناصرخسرو می‌توان دل‌بستگی به قوم ایرانی و عظمت و ابهت گذشته ایران را به خوبی مشاهده کرد:

تن پاک فرزند آزادگانم نگفتم که شاپور بن اردشیرم

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴۴۶)

در میان اشعار سعدی، دو غزل آمده که یکی وصف رفتن سعدی و بیان احساس او به گاه دور شدن از میهن است و دیگر توصیف بازآمدنش به میهن و رسیدنش به شیراز.

می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم
می‌روم بیدل و بی‌پار و یقین می‌دانم که من بیدل بی‌پار نه مرد سفرم

(سعدی، ۱۳۸۷: ۴۵۸)

واژه وطن بارها و به معانی گوناگون در شعر مولانا تکرار شده است، اما همواره معنایی بس خردتر و محدودتر از معنای آشنای امروزی دارد. در بسیاری از اشعار مولانا وطن تنها به معنای مقر و جایگاه است، مانند بیت زیر:

عقل جزوی آفتش وهمست و ظن زانک در ظلمات شد او را وطن

(مولوی، ۱۳۸۴: ۸۶/۳)

در شعر فارسی نیز رایج‌ترین معنای وطن، شهر زادگاه یا اقامتگاه دائمی انسان است، چنان‌که سعدی گفته است:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی ست شریف نتوان مرد به سختی که من آنجا زادم

(سعدی، ۱۳۸۷: ۴۵۳)

و حافظ شیرازی که کم‌تر به سفر پرداخته، آنگاه که از وطن سخن می‌گوید، به زادگاه یا موطن خود (شیراز) نظر دارد، آنجا که می‌گوید:

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش در عشق دیدن تو هواخواه غربتم

(حافظ، ۱۳۸۰: ۴۲۲)

از جلوه‌های مهم وطن که در دوره مغول و تیموریان در اشعار بیان می‌شوند، در همان معنای محدود؛ یعنی ولایت و شهر و زادگاه و معمولاً محیط پرورش انسان اطلاق می‌گردد و دیده نشده که شاعران پا را از این منطقه جغرافیایی فراتر نهند. به عنوان

مثال وسیع‌ترین مفهومی که سعدی شیرازی از وطن در اشعار خویش بدان اشاره می‌کند، همان اقلیم پارس و شهر شیراز است:

ای باد بهار عنبرین بوی در پای لطافت تو می‌رم
چون می‌گذری به خاک شیراز گوی من به فلان زمین اسیرم

(سعدی، ۱۳۸۷: ۴۶۳)

صاحب‌نظران معتقدند که «موجودیت کشور مستلزم پیش‌نیازهایی چون سرزمین، جمعیت مقیم دائم، حکومت، اقتصاد سازمان یافته، شبکه ارتباطی منظم، حاکمیت و شناسایی آن به وسیله سایر کشورهاست» (میرحیدر، ۱۳۷۱: ۶۹). از نتایج رفتار شاه طهماسب و جانشینان او با شاعران، آن شد که گویندگان خوش ذوق غزل‌سرا و مثنوی‌ساز و داستان‌پرداز که در ایران بودند، یا از دربارها دوری جستند و یا برای ادامه زندگی، به دربارهای مشوق عثمانی و تیموری هند روی آوردند و خصوصاً مراکز بسیار معتبری در دستگاه‌های امرا و سلاطین هند برای شعر فارسی ایجاد کردند.

همچو عزم سفر هند که در هر دل است رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

(صائب، ۱۳۶۵: ۴۱)

و ابوطالب کلیم کاشانی غزل‌سرای استاد این عهد در بازگشت از هندوستان از اظهار

ندامت و تأثر خودداری نکرد و گفت:

اسیر هندم وزین رفتن بیجا پشیمانم کجا

خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان به پای

دیگران هم‌چون جرس طی کرده منزل را

ز شوق هند زانسان چشم حسرت در قفا دارم

که روحم گر به راه آرم نمی‌بینم مقابل را

(کلیم، ۱۳۶۹: ۲۳۷)

این شاعران که به اجبار و به علت بی‌توجهی که به آنان می‌شد مجبور شدند وطن

خویش را ترک کنند اغلب در اشعار خویش چنان توجیه می‌کنند که ایران زمین، جای

تحصیل کمالات نیست. علی‌قلی سلیم یکی دیگر از شعرا این عهد گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

(سلیم به نقل از: گلچین معانی، ۱۳۵۰: ۳۸۳)

کلیم در توجیه سفر خود و مهاجرت از ایران، خاک وطن را شوره‌زاری تصور می‌کند که امکان رشد بذر امید در آن وجود ندارد:

در خاک وطن تخم مرادی نشود سبز بیهوده کلیم این همه سرگرم سفر نیست

(کلیم، ۱۳۶۹: ۲۹۱)

نکته دیگری که در شعر دوره صفوی باید به خاطر داشت رواج و تداول سبک هندی است که مقدمات آن از اواخر دوره تیموری شروع شد و کمال آن در این عهد حاصل گشت و بزرگ‌ترین گویندگان این سبک در عهد صفوی ظهور کردند. نفوذ سبک مذکور تا پایان دوره صفوی در ایران امتداد داشت و بعد از آن در اواخر عهد زندیه و اوایل دوره قاجاریه راه ضعف پیمود و جای خود را به سبک‌های کهن فارسی داد. لیکن در سایر مراکز زبان فارسی؛ یعنی در افغانستان و هندوستان هنوز هم باقی است.

مضامین وطنیات در این دوره

یاد وطن در غربت

شاعران مهاجر در زمان صفویه که بنا بر دلایلی در دیار غربت به سر می‌بردند، بیش از هر چیز دیگر یاد وطن و احساسات وطن‌پرستی و حب الوطن، همیشه در دل آن‌ها زنده بود:

بهشت برین است، ایران زمین بس‌یطش سلیم‌اوشان را نگین

بهشت برین باد جان را وطن مبادا نگین در کف اهریمن

(حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۶۶۴)

همه کسانی که طعم غربت را چشیده و دور از وطن به سر می‌برند، پیوسته به یاد وطن هستند و با وجود ناز و نعمت و جایگاهی که در غربت دارند هرگز نمی‌توانند یاد و خاطره وطن را از لوح قلب خویش پاک کنند:

اگر در وطن مرگ گردد نصیب بود بهتر از زنده بودن غریب

(قدسی، ۱۳۷۵: ۹۴۶)

شکوه و گله از بخت و اقبال

با اینکه شاعران مهاجر در دربار هند مورد اقبال و توجه درباریان قرار می‌گرفتند و از لحاظ مالی و اقتصادی و جایگاه اجتماعی دارای مرتبه‌ای خاص بودند، ولی بررسی اشعار آن‌ها نشان می‌دهد که گاه از بخت و اقبال خود نالیده و شکوه و گلایه سر داده‌اند.

به دست آمد از بخت، آن گوهرم که در هند حسرت به ایران خورم

(قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۹۴۸)

این شاعران که بی توجهی پادشاهان صفوی و بی رونق شدن بازار مداحی آن‌ها را وادار به ترک وطن کرده بود، خود را آواره غربت می‌پندارند و پیوسته از این آوارگی و در به دری می‌نالند:

کامیاب از روی آن مآهند یاران در وطن بی نصیب از وصل او جز هاتف آواره نیست

(هاتف، ۱۳۴۷: ۲۵)

در بُعد زمینی، وطن در شعر صائب از اهمیت خاصی برخوردار است و نمودار فضای سیاسی و اجتماعی عصر شاعر است. صائب به وطن دلبستگی داشته است و این ادعا را می‌توان در بازگشت به وطن پس از هفت سال ثابت کرد؛ در حالی که اغلب شاعران در آن سرزمین ماندگار شدند. گویا صائب رغبتی به دوری از وطن نداشته و از مهاجرت ترس داشته است؛ ولی ناگزیر به ترک وطن می‌شود:

به چه امید کسی از وطن آید بیرون؟ منزل اول یوسف چو درین ره چاه است

(صائب، ۱۳۶۵: ۳۱۶)

شکوه و گلایه از عدم توجه شاهان به شاعران که در قرن ششم آغاز شده بود، در این دوره به اوج خود می‌رسد. «شاعران پیشین، این بی‌اعتنایی را صرفاً در اشعار خویش بازتاب می‌دادند و کم‌تر به مهاجرات می‌پرداختند، اما در این دوره، بی‌رونق شدن بازار شعر و شاعری، به عنوان یک حادثه حسّاس، رانده شدن شاعران از دربار و مهاجرت آنان به هندوستان را در پی داشت» (شیری، ۱۳۸۸: ۶۸). صائب نیز با انتقاد از اینکه در هنرمندان در وطن خویش گمنام و غریب‌اند و کسی به آن‌ها توجه نمی‌کند، راهی دیار هند شد:

کامل‌هنران در وطن خویش غریبند در پشت صدف گوهر شهوار یتیم است
(صائب، ۱۳۶۵: ۳۲۶)

از دیگر علل مهاجرات، شرایط اجتماعی است که صائب آن را تجربه کرده است.
صائب به طبقه‌های مختلف مردم و نقد اعمال آنان پرداخته است. با وجود اینکه در هند،
روزگار را با آسایش می‌گذرانده و در دربار منزلت خاصی داشته است؛ چنانچه می‌گوید:
در غریبی از لباس سلطنت شد کامیاب در وطن هر کس چومه مصر پیراهن نداشت
(همان: ۴۸۶)

همیشه شوق وطن در دل داشته و غربت‌گزینی را حاصل «سیل حوادث» دانسته
است و شوق رفتن به وطن را می‌توان از لابه‌لای اشعار او درک کرد:
جان غربت زده را زود به پابوس وطن می‌رساند نفس برق سواری که مراست
(همان: ۲۵۳)

شکوه از بی‌مهری در وطن

بی‌مهری پادشاهان صفویه نسبت به شعر و شاعری و استقبال پادشاهان هند از
شاعران در دوره صفویه به جایی رسیده بود که سفر به هند آرزوی هر شاعری بود:
قدسی از حب وطن چند نشینی به قفس؟ خیز و پرواز کن همه جا خاک یکیست
(قدسی، ۱۳۷۵: ۳۸۵)

هاتف وطن را می‌ستاید و آن را به گل بی‌خار تشبیه می‌کند، اما بی‌مهری و جفای
دیگران را در حق خود روا نمی‌دارد و آن را بر نمی‌تابد، به همین خاطر بار سفر می‌بندد
و عطای وطن را به لقایش می‌بخشد:
ندیدم زان گل بی‌خار جز مهر و وفا اما ز باغ از جور گلچین و جفای باغبان رفتم
سخن کوتاه ز جور آسمان هاتف به ناکامی ز یاران وطن دل‌کندم و از اصفهان رفتم
(هاتف اصفهانی، ۱۳۴۷: ۷۷)

قدسی مشهدی هم مانند در وطن و هم مهاجرت از آن را ناخوشایند می‌داند و
معتقد است که در غربت با غم و غربت دست به گریبان می‌شود و از طرف دیگر ماندن
در وطن هم جز محنت و سختی عایدش نمی‌شود:

اگر روی به سفر غربت است و غم قدسی و گرنه سفر نکنی محنت وطن
(قدسی، ۱۳۷۵: ۶۵)

شاعران نکته‌سنج و باریک‌بین فارسی در این برهه از زمان چنان سرخورده و مأیوس شدند که احساس می‌کردند شأن و مقام خویش را از دست داده و در چاه وطن تحقیر شده‌اند و تنها راه برون‌رفت از این معطل را مهاجرت می‌دانند:

خواهی شوی عزیز، ز چاه وطن برآی یوسف بهای آب به کنعان نداشته است
(صائب، ۱۳۶۵: ۹۶۴)

اشرف مازندرانی معتقد است آنچه که باعث شده او ترک وطن کند و در دیار غربت سکنی گزیند، بدبختی و تهیدستی است که وی را در بر گرفته است:

مفلسی کرد ز زندان وطن آزادم پایم از پیش به در رفت و به هند افتادم
(اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۳۹۰)

دانش مشهدی معتقد است نه‌تنها نصیبی از گلستان وطن خویش ندارد، بلکه خار آن پایش را نیز می‌خلد:

بی‌نصیبی دانش از سیر گلستان وطن می‌خلد در پایت از هر سبزه خاری بر مخیز
(دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۱۵۴)

در این دوره که بازار شعر و شاعری از رونق افتاده و به تبع آن شاعران از دریافت صله‌های گزاف محروم شده بودند و در حقیقت خریداری برای کالای خویش نمی‌یافتند؛ سرزمین هند کعبه آرزوهای شاعران و هنرمندان ایرانی شده بود تا در آنجا لحظه‌ای بیسایند و غبار از دل بشویند:

چند غبار دل ایران شوم؟ چند کنم صبر و پشیمان شوم؟
نعل سفر کاش در آتش کنم سوی دکن رفته فروکش کنم

(قدسی، ۱۳۷۵: ۸۳۰)

ستایش وطن

برخی از شاعران مهاجر به هند که به دلایلی از جمله بی‌مهری پادشاهان صفویه مجبور به ترک وطن شدند، هیچ‌گاه نتوانستند وطن خویش را فراموش کنند و در اشعار خویش مام وطن را ستوده‌اند:

زندادان وطن به، که گلستان غریبی از مصر به کنعان برو در چاه نگه دار
(نظیری نیشابوری، ۱۳۷۹: ۱۵۸)
قدسی مشهدی اقرار می‌کند که ناچار به این مسافرت شده و گرنه مرگ در وطن را بر
حیات جاودان در غربت ترجیح می‌دهد:
می‌روم ناچار از این در، با وجود آن که هست
مردن اینجا به که در غربت حیات جاودان
(قدسی مشهدی، ۱۳۷۵: ۲۸۱)

آرزوی بازگشت

بدون شک آرزوی هر فرد غریب و دور از وطنی بازگشت به وطن و دیار خویش است.
عرق به وطن و دلبستگی به آن تا آخر عمر انسان را رها نمی‌کند و پیوسته در تار و پود وجودش جای دارد:
دلهم بهر قفس پرواز می‌کرد از چمن رفتم فرو نگرفت در غربت دلم، سوی وطن رفتم
(قدسی، ۱۳۷۵: ۵۳۰)
شعرا هرچند در سرزمین کهن هند در ناز و نعمت و عیش و نوش زندگی
می‌گذراندند ولی هیچ گاه نتوانستند شعله عشق به وطن را در خود خاموش کنند:
به آهنگ ایران نوایی بزن نوای وطن‌آشنایی بزن
(فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۹۱: ۷۷۸)
قدسی مشهدی که همان ابتدا میلی به سفر و رفتن به هند را نداشت، بلکه جبر
روزگار او را وادار کرد که تن به این سفر بدهد، پیوسته دلش به یاد وطن می‌تپید و
همواره آرزوی بازگشت به ایران را در سر می‌پروراند:
مرا بارالها به ایران رسان به درگاه شاه خراسان رسان
(قدسی، ۱۳۷۵: ۹۴۷)

وطنیات در شعر مشروطه

واژه وطن در شعر این دوره با آنچه قبل از مشروطه از آن سراغ داریم به کلی متفاوت
است. کدکنی معتقد است: «تلقی قدما از وطن به هیچ وجه همانند تلقی‌ای نیست که ما

بعد از انقلاب کبیر فرانسه از وطن داریم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۳۶). اگرچه تا قبل از مشروطه وطن با این مفهوم جدید در ادبیات مسبوق به سابقه نیست، ولی به هیچ وجه نمی‌توان دل‌بستگی ایرانیان به آثار و مفاخر گذشته و شور و ذوق وافر میهن‌پرستی آنان را انکار کرد و از یاد برد. عارف قزوینی در دیوان خود در این باره می‌نویسد: «من وقتی شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی - وطنی کردم، مردم خیال می‌کردند باید تصنیف برای ببری خان گربه شاه شهید یا تصنیف از زبان گناهکاری به گناهکاری باشد... مقصود من آن است که اگر هیچ خدمت دیگری به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی سرودم که ایرانی از هر ده هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه؟ تنها تصور می‌کردند وطن، شهر یا دهی است که انسان در آنجا متولد شده باشد. من بی وطن آن روز شعر و سرودهای وطنی ساختم که دیگران در فکر خودسازی بودند و کار شعر و شاعری به افتضاح کشیده شده بود» (قزوینی، ۱۳۴۲: ۳۳۴).

البته لازم به ذکر است که با قاطعیت نمی‌توان بین شاعران وطنی و غیر وطنی در این دوره خط جدا کننده کشید. اگرچه به قول شفیعی کدکنی «بعضی نیز مانند ایرج، وطن را امری بی‌معنی می‌شمارند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۲۲) اما دیوان ایرج هم از احساسات وطن‌پرستانه مدرن خالی نیست:

ما که اطفال این دبستانیم	همه از خاک پاک ایرانیم
همه با هم برادر وطنیم	مهربان همچو جسم با جانیم
وطن ما به جای مادر ماست	ما گروه وطن پرستانیم

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۸۸)

اما در این میان برخی همچون بهار و عارف قزوینی تعصب شدیدتری نسبت به وطن دارند که کاملاً هم مشخص است:

ای خطه ایران میهن، ای وطن من	ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
و امروز همی گویم با محنت بسیار	دردا و دریغا وطن من، وطن من

(بهار، ۱۳۸۷: ۱۷۵)

بهار که تحت تأثیر این اوضاع ناهنجار سخت مشوش و اندوهناک بود، مسمط وطنیه را در خراسان سرود:

بلبل شیفته خوبسخن در خطر است ای وطن خواهان، زنهرا! وطن در خطر است
(همان: ۱۶۸)

وطن، به عنوان واحد جغرافیائی مشخص و با معنا خاص سیاسی آن با وحدتی
تاریخی و ملی، مضمون شعر شاعران این دوره است:

آبروی و شرف و عزت ایران قدیم نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد
(عشقی، ۱۳۵۷: ۲۳۲)

این همان ایران که منزلگاه کیکاوس بود
خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و طوس بود

نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۸۷)

دهخدا/ معتقد است که «حب وطن چیزی است که در وجود انسان مخمر است؛ یعنی
پیش از شیر اندرون شده است و با جان هم به در نمی‌شود» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۶۰).
اندیشه‌های وطن پرستانه وی نیز بر این امر صحه می‌گذارد:

هنوزم به خردی به خاطر درست که در لانه ماکیان برده دست
به منقارم آن سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید
پدر خنده بر گریه‌ام زد که هان وطن داری آموز از ماکیان

(دهخدا، ۱۳۵۸: ۱۲۴)

شعر مشروطه شعری مردمی بود که از بطن اجتماع نشأت می‌گرفت و کم‌تر با
احساسات و عواطف شخصی شاعر دم خور بود؛ به همین علت در اشعار این دوره بیش‌تر
با مضامین تاریخی و حوادث روزگار روبه‌رو می‌شویم:

خیزید، روید از پی تابوت و کفن وای ای وای و طــــن وای
از خون جوانان که شده کشته در این راه رنگین طبق ماه

(سید اشرف، ۱۳۷۲: ۷۳)

شاعران دیگری چون فرخی، میرزاده عشقی، لاهوتی و... هر کدام سهمی در این
انتقادهای و اعتراض‌های وطنی داشتند.

بیش تر وطنیاتی که در این دوره سروده شده‌اند با مفاهیم انتقادی بودند:

می‌دهد نیکو، نشان کاخی مکان فتنه را محو می‌باید این آشیان فتنه را
آه اگر با این هیاهو باز شناسیم ما یکه تاز و مفسدت جو، قهرمان فتنه را
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۹۱)

اصولاً وطنیات در این دوره که به عصر بیداری مشهور است، بیش تر در قالب انتقادهای اجتماعی نمود می‌یابند. «در دیوان اقبال با بسیاری از اشعار روبه‌رو می‌شویم که از عشق سرشار وی به سرزمین مادری‌اش حکایت می‌کند. عشق اقبال به وطن و آرزوی اصلاح آن، زبان وی را در بیان دردها و رنج‌های هموطنانش مؤثر و شورانگیز می‌کند. چنانکه خواننده را به هیجان می‌آورد و با خود همراه می‌سازد و آنگاه با درد و دروغ و افسوس فریاد می‌زند: از خواب گران خیز!» (ممتحن و بهمنی، ۱۳۹۱: ۲۷).

از وضع کنونی وز بدبختی ملت زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران
بگرفته دلم سخت ز اوضاع کنونی بیچارگی و محنت و حیرانی ایران
(عشقی، ۱۳۵۷: ۳۶۸)

لاهوتی که غزل‌های انتقادی زیادی در دیوانش یافت می‌شود، اوضاع آشفته زمان خود را با توجه به ویرانی ایران، غارتگری شاه و خیانت‌های آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد:

شد مست و شحنة راهزن و رشوه خوار دیگر که مدعی است که ایران خراب نیست
(لاهوتی، ۱۳۵۷: ۴۸)

عشق به وطن در این دوره از مضامین شاخص و مطرح شعر فارسی به حساب می‌آید: معشوق «عشقی» ای وطن ای مهد پاک ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم

(عشقی، ۱۳۵۷: ۵۱۰)

در این عصر که روشنفکران و آزادی‌خواهان دغدغه وطن را داشتند، تنها معشوقی که ستایش می‌شد، وطن بود:

از وطن لااقل سخن گو باز گر هوای سخن بود به سرت
با وطنی هی قمار عشق بباز هوس عشق بازی ار داری
به وطن دل بده ز روی نیاز از وطن نیست دلبری بهتر
(فراهانی، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۱۰)

گیلانی عشق به وطن را از جمله عشق دنیوی برمی‌شمارد:

شد عشق بر دو قسم به تحقیق آشکار دانشوران ز عشق اگر گفت‌وگو کنند
یک عشق وقف شد به جمال پیری‌رخان خوبان ز عشق پاک وطن جست‌وجو کنند
(گیلانی، ۱۳۷۱: ۲۰۷)

فرخی یزدی از جمله وطن‌پرستانی است که اشعار وطنی بسیاری در دیوانش یافت می‌شود:

گر بگویی موطن خود را چرا دارند دوست الفت ملت به موطن قابل تفکیک نیست
مرغ هم با آشیان خویش دارد علقه‌ای این صفت خص بشر از ترک یا تاجیک نیست
(فرخی یزدی، ۱۳۸۹: ۱۹۸)

وطنیات در شعر فارسی، از آغاز قرن چهاردهم تا انقلاب اسلامی

وطنیات در اشعار دوره پهلوی

با گذر از دوره پیرالتهاب و مهم تاریخ ایران؛ یعنی دوره مشروطیت و عصر قاجار، که هم شاهد انقلاب در حوزه سیاست و هم در حوزه ادبیات بودیم، به دوره پهلوی اول و دوم می‌رسیم که باز هم اختناق، استبداد و ظلم و ستم بر جامعه حاکم است و رسالت شعر و شاعری را مضاعف می‌کند. «در شعر دوره رضاشاهی انتقاد هست، ولی انتقادهای متوجه چیزهای سطحی و روبنایی است. انتقادهای سطحی است و آن تندی‌ای که در شعر عارف و عشقی و بهار بود و به ریشه مسائل می‌زد، در این دوره نیست، نمونه‌اش انتقادهای غلامرضا روحانی یا حکیم سوری از مسائل اجتماعی و انتقاد ابن دیلاق (ذبیح بهروز) از اعتقادات مذهبی، به خصوص در معراجنامه معروف و کوبنده‌اش. رژیم این اجازه را که به کسی نمی‌دهد که به مسائل عمقی بیندیشد و مسائل عمقی را در آثار خود منعکس کند، جز در ادبیاتی که آن را باید در مقوله ادبیات زیرزمینی به حساب آورد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۵: ۴۷). از این منظر هم می‌توان شعر نو را ابزاری برای بیان مسائل اجتماعی دانست. نیما یوشیج در شعر «آی آدم‌ها» در واقع روایت یک انسان بیدار است که در جامعه نابسامان آن دوره زندگی می‌کند و به انسان‌های دیگر چشم امید دارد:

«ای آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید! / یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان /
یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند / روی این دریای تند و تیره و سنگین که
می‌دانید» (یوشیچ، ۱۳۸۰: ۹۷)

و در شعر دیگری فضای خفقان و استبداد حاکم بر جامعه را به تصویر
می‌کشد:

«هنگام که گریه می‌دهد ساز / این دود سرشت ابر برپشت / هنگام که نیل چشم دریا /
از خشم به روی می‌زند مشت» (همان: ۱۰۸)

«وقتی که اعتماد من از ریسمان عدالت آویزان بود / و در تمام شهر قلب چراغ‌های مرا
تکه تکه می‌کند» (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۳۴۸)

مهدی / *اخوان ثالث* نیز دردهای اجتماعی را بر نمی‌تابد و زبان به انتقاد می‌گشاید و
هنر را همچون ابزاری برای بیان دردهای جامعه قرار می‌دهد و اینگونه شکوه می‌کند:

«قرن خون آشام / قرن وحشتناک‌تر پیغام / کاندران با فضله موهوم دور پروازی / چار
رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر می‌آشوبند» (اخوان ثالث، ۱۳۵۴: ۸۱)

از دیدگاه شاملو نیز بی‌عدالتی، ظلم و ستم و نابرابری‌های اجتماعی بسیار عمیق و
ریشه‌دار هستند. او نیز به این موارد معترض است و لب به اعتراض و انتقاد می‌گشاید:

«حال آنکه بی‌گمان در زخم‌های گرم بخار آلود / سرخی شکفته‌تر به نظر می‌رسد ز
سرخی لب‌ها / و بر سفید ناکی این کاغذ / رنگ سیاه زندگی دردناک‌ها» (شاملو، ۱۳۸۷:
۳۰)

سیمین بهبهانی نیز از این بی‌عدالتی‌های اجتماعی به تنگ می‌آید و آن را به «شرق
شلاق» تشبیه می‌کند:

هی قرص، هی دوا، بس کن! / این شرق شلاق است
هر ضربه را یقین دارم / با نبض می‌شماری، نه؟
(بهبهانی، ۱۳۸۸: ۱۱۵)

سایه نیز این زخم بی‌عدالتی را دردناک توصیف می‌کند:

«غم‌هامان سنگین است / دل‌هامان خونین است / از سر تا پامان خون می‌بارد / ما سر
تا پا زخمی / ما سر تا پا خونین / ما سر تا پا دردیم» (ابتهاج، ۱۳۸۵: ۱۵۶)

در این دوره عشق به وطن و وطن پرستی بیش تر جنبه ارزشی پیدا می کند و حالت تقدس پیدا می کند. بهار یکی از وطن پرستانی است که وطن در شعر وی جنبه ارزشی اخلاقی - دینی دارد:

هر که را مهر وطن در دل نباشد، کافر است معنی حب الوطن، فرموده پیغمبر است
(بهار، ۱۳۸۷: ۶۶۶)

«شعر بهار ترجمان آزادی اوست، شاید بیش ترین دغدغه بهار همین آزادی بوده است که هر که نام از او می شنود، بی اختیار به یاد این آرمان والای بشری می افتد. این مفهوم پیش تر در ادبیات ما وجود نداشته است و سابقه ای بر آن متصور نیست» (سلیمی و صالحی، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

وطنیات در شعر شاعران از مشروطه تا انقلاب اسلامی

یاد وطن

آنچه که بیش از هر چیز شاعران مهاجر را در غربت می آزارد، دوری از وطن است:
هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است معنی حب الوطن، فرموده پیغمبر است
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۴۹)

میرزاده عشقی نیز اشعار زیادی در عشق به وطن دارد و از او غزل های میهنی به یادگار مانده است. اشعار او نیز در یاد وطن بیش از هر چیز رنگ و بوی انتقادی دارد:
خاکم به سر، ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟
(عشقی، ۱۳۷۳: ۲۴)

شهیار قنبری نیز در ترانه هایش اینگونه از وطن خویش یاد می کند:
«بدا به حال مرگ فروشان / بدا به حال شمایان / بدا به حال کلاغان / همیشه تنهایان /
همیشگی ویرا، همیشه بی ایران / همیشه در نهایت مرگ و همیشه در پایان» (قنبری، ۱۳۷۷: ۱۲۱)

نادر نادرپور در پاییز ۱۳۵۹ وطن را به قصد فرانسه و دیدن دخترش ترک کرد و دیگر هم به ایران بازنگشت. این سفر بی بازگشت او باعث شد که غم غربت و دوری از ایران در مجموعه اشعار «صبح دروغین»، «خون و خاکستر» و «زمین و زمان»، انعکاس

یابد. بنابراین غم و اندوه غربت و دوری از وطن یا به عبارت دیگر نوستالژی وطن و حس وافر ناسیونالیستی در این مجموعه‌ها از نادرپور دیده می‌شود. غم دوری از دیار و سرزمین وقتی با خاطرات کودکی شاعر در هم می‌آمیزد، نوستالژی وطن‌پرستی وی را شعله‌ور می‌کند:

«از خانه‌ام گریخته‌ام و خشم روزگار / خصمانه داد در شب غربت سزای من / خرم دیار
کودکی من کجاست؟! تا گل کند دوباره در او خنده‌های من / خشتی نمانده است که بر
خاک او نهم / ویران شده است دهکده دلگشای من» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۸۴۳)

ژاله / اصفهانی در سال ۱۳۲۶ به همراه همسرش ناگزیر به مهاجرت شد. سی و سه
سال دور بودن از میهن از هر باره که بیندیشد مهر و نشان خود را بر روی شعر ژاله که
خود را بحق شاعری از «دوران دشوار عبور» می‌خواند، گذاشته است. او می‌گوید:
«ایران من، ای عشق تو گرمی خونم / دیشب ترا در خواب دیدم / دیشب ترا در نقره
مهتاب دیدم / یک لحظه رؤیای بهشتی بود و بگذشت / ای میهن ای نام بزرگت افتخارم»
(اصفهانی، ۱۳۶۰: ۱۴)

در اشعار سیاوش کسری نیز می‌توان غم دوری از وطن و آن حس غربت را مشاهده
نمود. وی در قبل و بعد از انقلاب به خارج از کشور سفر کرد:

«وطن، وطن! / نظر فکن به من که من / به هر کجا، غریب وار / که زیر آسمان دیگری
غنوده‌ام / همیشه با تو بوده‌ام / همیشه با تو بوده‌ام / ... / وطن! وطن! / تو سبز جاودان بمان
که من / پرنده‌ای مهاجرم که از فراز باغِ باصفای تو / به دوردست مه گرفته پر گشوده‌ام»
(کسری، ۱۳۸۷: ۸۳۴-۸۳۵)

حمید مصدق تجربه غربت و دوری از وطن را ندارد و تا لحظه مرگ در ایران بوده
است، اما شعر زیبایی با عنوان حب وطن دارد که در آن به مهاجرین و آن‌هایی که از
وطن رفته‌اند می‌گوید که به هیچ وجه حاضر به ترک وطن نیست و هیچ جای دنیا وطن
انسان نمی‌شود اگرچه همچون غرب پر زرق و برق باشد:

ای که به غربت این زمان، بلده کشی عیان، عیان خون دل است در وطن، جای شراب خوردنم
دل ز وطن بریده‌ای، راه سفر گزیده‌ای نیست مرا دلی چو تو، دل نبود از آهنم
(مصدق، ۱۳۸۶: ۶۴۷)

این دوری از وطن، زمانی دردناک و غم انگیزتر جلوه می‌کند که شخص مهاجر به دلایلی حتی اجازه بازگشت دوباره به کشور را نداشته باشد. / *یرج جنتی عطایی* از جمله ترانه سرایان معاصر فارسی است که سال‌هاست در خارج از ایران به سر می‌برد. وی به یاد وطن خویش اینگونه می‌سراید:

«وطن: پرندۀ پر در خون!! وطن: شکفته گل در خون!! وطن: فلات شهید و شمع!! وطن: پا تا به سر خون!! وطن: ترانه زندانی / وطن: قصیده ویرانی» (جنتی، ۱۳۸۴: ۲۳۰).
فخرالدین مزارعی از جمله شاعرانی است که در *عنفوان جوانی* تمایلی به ماندن در وطن نداشت و حال و هوای مهاجرت در سر می‌پروراند و سرانجام مهاجرت کرد. مدتی در غربت زیست، به ایران آمد اما بار دیگر مهاجرت کرد و در همان غربت هم دار فانی را وداع گفت. با اینکه او نظری مساعد به وطن خویش نداشت و از ماندن در آن ابراز ناراحتی می‌کرد، اما آنگاه که در غربت قرار گرفت نتوانست خودش را از قید نام و یاد وطن رها کند و بی‌خیال وطن شود.

این بنا در جذبه‌های انس و عشق
پرچم و تصویر و شمع و شعر و ساز
خستی از آن خانه ویران نشد
هر چه گویی شد ولی، ایران نشد
(مزارعی، ۱۳۶۹: ۲۲۷)

اردلان سرفراز نیز از جمله شاعرانی است که غم غربت و دربه‌دوری را چشیده و مدتی را دور از وطن سپری کرده است. وی در یاد وطن اینگونه می‌سراید:

ای وطن ای ریشه من
گور من گهواره من
عشق من اندیشه من
قلب پاره پاره من
(سرفراز، ۱۳۷۳: ۴۵)

اسطوره گرایی

بسیاری از شاعران مهاجر آنگاه که در غربت می‌خواهند از ایران یادی کنند بیش‌تر به یاد گذشته پر افتخار این کشور سری به گذشته اساطیری آن می‌زنند و ضمن برشمردن افتخارات آن و گذشته تاریخی پرابهت‌ش، همچنان در یاد وطن می‌سوزند:

«ای زادگاه مهر / ای جلوه‌گاه آتش زردشت / شب گرچه در مقابل من ایستاده است /
چشمانم از بلندی طالع به سوی تست / وز پشت قله‌های مه‌آلوده زمین / در آسمان صبح
تو پیداست اخترم / ای ملک بی‌غروب / ای مرز و بوم پیر جوانبختی / ای آشیان کهنه
سیمرغ / یک روز، ناگهان / چون چشم من ز پنجره افتد به آسمان / می‌بینم آفتاب تو را در
برابرم» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۷۹۲)

«در دست‌ها، لگام / تهمینه، باره را / از پای تا به سر، همه، می‌بوید / بر زین و برگ و
گردن او دست می‌کشد / در یال‌های او / رخساره می‌فشارد و می‌گوید: / «یکتای من، پسر! /
تک میوه جوانی و عشقم کجا شدی؟! / ای جنگل جوانه امید / چون شد کزین درخت پر
از شاخ آرزو / بیگه جدا شدی؟» (کسرائی، ۱۳۸۷: ۷۶۰)

مصدق در زمره شاعران ملی‌گرای معاصر است که همواره دغدغه کشور، آزادی و
آبادانی در شعرش دیده می‌شود. در بسیاری از اشعار، وی به نشانه انتقاد و اعتراض به
نابسامانی کشور و تسلط دیو استبداد، با دروغ و حسرت از روزهایی یاد می‌کند که
آزادی، آرامش، و سرزندگی در این کشور حاکم بود؛ اما حالا دشتی سوخته است.
«من از کدام دیار آمدم که هر باغش / هزار چلچله را گور گشت و بی گل» (مصدق،
۱۳۸۶: ۲۷۲)

انتقادهای اجتماعی

در این دوره همچون دوره مشروطه بسیاری از وطنیات در قالب انتقادهای اجتماعی
شکل گرفته‌اند و شاعران مهاجر که دور از وطن قرار داشتند، این فرصت را یافتند که به
اوضاع نابسامان کشور انتقاد کنند. مزارعی دلیل هجرت خود را در آن برهه از زمان
اینگونه بیان می‌دارد:

آن کشته جورم که به هنگامه بیداد خودکامی شاه از وطنم کرد گریزان
با خویشم و این باره نه با تاج و گلاویز با تخرم و این باره نه با تخت ستیزان
(همان: ۱۸۴)

شاملو هم گاهی از وضعیت موجود جامعه اظهار نارضایتی می‌کند و راضی به نظر
نمی‌رسد و زبان به انتقاد می‌گشاید:

«مرگ من سفری نیست/ هجرتی است از وطنی که دوست نمی‌شدم/ به خاطر ما مردمان‌اش» (شاملو، ۱۳۷۸: ۴۸)

نتیجه بحث

چنانکه بیان شد تا قبل از دوران مشروطه آنچه که ایرانیان و به تبع آن ادبا و نویسندگان از مفهوم وطن در ذهن داشتند، همان زادگاه و محل تولد بود و بیش از هر چیز وطن در مفهوم قومیت بیش‌تر نمود داشت و در زمان صفوی هم مفهوم وطن اسلامی تا حد زیادی شکل گرفت. در تاریخ ایران هر گاه اقوام بیگانه بر این مرز و بوم استیلا می‌یافتند و سکاندار حکومت می‌شدند، متأسفانه خصایص قومی و وطنی هر بیش‌تر رنگ می‌باختند و به تبع آن، موضوعات وطنی کم‌تر در ادبیات بازتاب می‌یافتند. با آغاز دوره مشروطه و تغییر و تحول در حوزه سیاست و حکومت‌داری و به تبع آن شروع تحولات اجتماعی و از آنجا که ادبیات و جامعه با هم در تعامل هستند، لذا ادبیات نتوانست از این تغییرات به دور باشد. بنابراین در دوره قاجاریه و به خصوص در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه در اثر آشنایی روشنفکران و اندیشمندان ایرانی با فرهنگ و مدنیت غرب، مضامینی چون قانون، آزادی، حجاب، تعلیم و تربیت جدید و وطن در مفهوم قومی و ملی در اندیشه ایرانیان شکل گرفت که از میان این مضامین، مفهوم «وطن» و «آزادی» بیش‌تر در شعر شاعران این دوره بازتاب یافت. از همین دوره است که وطن مفهومی جدید علاوه بر آنچه تا به حال داشت، یافت و این مفهوم جدید گسترده‌تری را در درون خود داشت که می‌توانست با آنچه تا کنون داشت متفاوت باشد. در شعر فارسی از صفویه تا انقلاب اسلامی، وطن در مفاهیم گوناگونی همچون زادگاه، جایگاه و مأوا، قومیت (با تکیه بر عواطف میهن‌دوستانه)، سرزمین قومی (بدون عواطف میهن‌دوستانه)، نوستالژیک، عرفانی، اسلامی و جهان وطنی نمود یافته است و شاعران با مضامینی چون یاد وطن در غربت، شکوه و گله از بخت و اقبال، شکوه از بی‌مهری در وطن، ستایش وطن، آرزوی بازگشت و نکوهش غربت از آن یاد کرده‌اند.

کتابنامه

- اسدی طوسی. ۱۳۸۶ش، **گرشاسب نامه**، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- اشرف مازندرانی، محمدسعید. ۱۳۷۳ش، **دیوان اشرف مازندرانی**، تصحیح محمدحسن سیدان، چاپ اول، تهران: موقوفات محمود افشار.
- اصفهان‌ی، ژاله. ۱۳۶۰ش، **اگر هزار قلم داشتم**، تهران: حیدریابا.
- انوری. ۱۳۷۶ش، **دیوان انوری**، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: نگاه.
- ایرج میرزا. ۱۳۵۳ش، **دیوان اشعار**، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: گلشن.
- بهار، محمد تقی. ۱۳۸۷ش، **دیوان اشعار**، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی. ۱۳۷۷ش، **سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی**، به اهتمام کیومرث کیوان، چاپ اول، تهران: مجید.
- حافظ. ۱۳۸۰ش، **دیوان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- حزین لاهیجی، محمدعلی. ۱۳۵۰ش، **دیوان اشعار**، به اهتمام بیژن ترقی، تهران: خیام.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۳ش، **روزگاران**، چ ۵، تهران: سخن.
- سرفراز، اردلان. ۱۳۷۴ش، **گزیده‌ای از سروده‌های اردلان سرفراز**، تهران: ورجاوند.
- سعدی، مصلح‌الدین. ۱۳۸۷ش، **کلیات سعدی**، بر اساس نسخه محمدعلی فروغی، تهران: بهزاد.
- شاملو، احمد. ۱۳۷۸ش، **مجموعه آثار**، تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۵۲ش، **تلقی قدما از وطن**، الفبا، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰ش، **ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)**، تهران: انتشارات توس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۳ش، **موسیقی شعر**، تهران: آگاه.
- صائب تبریزی. ۱۳۶۵ش، **دیوان صائب تبریزی**، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- طغرا مشهدی. ۱۳۸۴ش، **برگزیده دیوان طغرای مشهدی**، تصحیح محمد قهرمان، تهران: امیرکبیر.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم. ۱۳۸۷ش، **دیوان اشعار**، محمدعلی سپانلو/ مهدی اخوت، تهران: نگاه.
- غزالی مشهدی. ۱۳۸۱ش، **منظومه نقش بدیع**، به کوشش حسین قربانپور آرانی و مصطفی موسوی، تهران: زبان و فرهنگ.
- غزالی مشهدی. ۱۳۸۸ش، **دیوان غزالی مشهدی**، به اهتمام حسین قربانپور، تهران: علمی و فرهنگی.
- فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی. ۱۳۹۱ش، **تذکره میخانه**، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.
- فرخی سیستانی. ۱۳۱۱ش، **دیوان**، به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: مجلس.

- فرّخی یزدی. ۱۳۸۹ش، **دیوان فرّخی یزدی**، به کوشش حسین مگّی، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی. ۱۳۸۴ش، **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فروغی بسطامی، عباس بن موسی. ۱۳۷۴ش، **دیوان اشعار**، احمد حسین کازرونی، تهران: ارمغان.
- قدسی مشهدی، حاجی محمدجان. ۱۳۷۵ش، **دیوان**، به کوشش محمد قهرمان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- قزوینی، میرزا ابوالقاسم عارف. ۱۳۴۲ش، **دیوان**، تهران: مشرقی.
- قنبری، شهیار. ۱۳۷۷ش، **دریا در من (گزیده ترانه‌ها)**، تهران: جاویدان.
- کسرابی، سیاوش. ۱۳۸۷ش، **مجموعه اشعار**، تهران: نادر.
- کلیم کاشانی، ابوطالب. ۱۳۶۹ش، **دیوان ابوطالب کلیم همدانی**، تصحیح محمد قهرمانی، مشهد: آستانه قدس رضوی.
- گرگانی، فخرالدین اسعد. ۱۳۴۹ش، **ویس و رامین**، به تصحیح ماگالی تودوا- الکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گلچین معانی، احمد. ۱۳۵۰ش، **هندوستان از دریچه چشم شاعران (نامه مینوی)**، تهران: دانشگاه تهران.
- لاهوتی، ابوالقاسم. ۱۳۵۷ش، **دیوان**، تهران: نوشین.
- مزارعی، فخرالدین. ۱۳۶۹ش، **سرود آرزو**، با مقدمه و نظارت اصغر دادبه، تهران: پاژنگ.
- مزارعی، فخرالدین. ۱۳۹۰ش، **نیلوفر اندوه**، به اهتمام سهیل محمودی و ساعد باقری، تهران: امیرکبیر مولوی. ۱۳۸۴ش، **مثنوی معنوی**، به اهتمام محمد استعلامی، تهران: سخن.
- میرزاده عشقی. ۱۳۷۳ش، **سده میلاد میرزاده عشقی**، به اهتمام سید هادی حائری، تهران: مرکز.
- میرزاده عشقی. ۱۳۷۵ش، **دیوان عشقی**، به اهتمام ع. سلیمی، تهران: شفق.
- میرحیدر(مهاجرانی)، درّه. ۱۳۷۱ش، **مبانی جغرافیای سیاسی**، تهران: سمت.
- نادرپور، نادر. ۱۳۸۲ش، **مجموعه اشعار**، تهران: نگاه.
- ناصرخسرو قبادیانی. ۱۳۸۴ش، **دیوان**، به اهتمام مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- نشاط اصفهانی، عبدالوهاب. ۱۳۷۹ش، **دیوان اشعار**، حسین آذران، تهران: امیرکبیر.
- نظیری نیشابوری، محمد حسین. ۱۳۷۹ش، **دیوان نظیری نیشابوری**، به کوشش محمدرضا طاهری، تهران: رهام.
- هاتف اصفهانی، احمد. ۱۳۴۷ش، **دیوان اشعار**، وحید دستگردی/ عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.

یوشیج، نیما. ۱۳۸۰ش، روشن تر از خاموشی، برگزیده شعر امروز ایران، به اهتمام کاخی، تهران: آگه.

مقالات

سلیمی، علی و پیمان صالحی. «بررسی بازتاب عشق به وطن در شعر بهار و ابراهیم طوقان»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱۵، صص ۹۷-۱۲۲.

شیری، قهرمان. بهار ۱۳۸۸ش، «پیچیدگی‌های سبک اصفهانی یا هندی و زمینه‌های پیدایش آن»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۱.

ممتحن، مهدی و محبوبه بهمنی. زمستان ۱۳۹۱ش، «بررسی تطبیقی اندیشه‌های علامه اقبال لاهوری و امیر الشعراء شوقی»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، سال ششم، شماره ۲۴، صص ۷-۳۰.

